

رسالة خواجہ بندہ نوار بسم اللہ الرحمن الرحیم شیخ محمود جیران دہلی رحمۃ اللہ علیہ دربار سلوک

اللہم تعالیٰ فی سبیلک یا قوی بدان ایدر اللہ بروح منہ وبتھک عن اقد الفطریہ والحدک
لنل سعادۃ الآخرة وارشدک طلب طریق الحق کہ مقصود از خلقت آدم و عالم موصوفہ
حق است کما قال عز وجل کُنْتُ کَفَرًا خَفِیًّا فاحسب ان اعرف فخلقت الخلق لا لاف
وان مربوط بر تصفیہ باطن است و موقوف بر ترکیب نفس جز نبویہ و ست بندہ و ار
بر توبہ حاصل نشود مگر تجاوبہ و محاسبہ عبارت از آنست کہ اول روز تا آخر قول فعل
و حرکت و سکون ہم چہ در وجود آئندہ باشد پس دل خود و عرض کنی ایچہ مواقی سنج و موقی
رضی حق در وجود آئندہ باشد انرا شکر گوئی لدین شکر کم لازید نکم و ہر چہ مخالف سنج و مواقی
حق باشد

حق باشد بر عذر آن مشغول شوی اول تو بکنی بعد بدل آن بدارگی بر نفس خود و همی
ارامه المومنین علی کرم الله وجهه و نیست که بر تقصیری که در وجود ایشان آمدی بدل آن
بگذره بر نفس خود و بهاری بچین ضعیفی بر خود دهند و باطعامی و آب بنده بر نفس مفاد و
مطیع کرد و چون از طعامی و نهایی و ملاهی توبه کرد و دل رجوعت بسوی حق بدار و قلی
و فعلی نامرضی که بسوی آن دل مایل شده باشد بحسبیتی که خطرات میاید قصد آن و یا
لذته آن بدارد و در دل نکند و چون بر این دستقامت یافت حاصل داری حاصل شد
الاستقامه فوق الکرامه هم ازینجا است که بر سید کائنات امر شد فاستقم كما امرت
بعده بر ترکیه نفس مشغول شود و نفس صفت دارد و اماره و ما ابری نقشی آن نفس
لا ماره بالاسوء و اواره و لا اقسام بالنفس اللوامه و مطمئنه بالیهما النفس المطمئنه
ترجمی و فلاح مربوط بر ترکیه نفس است قد افلح من تركها و طریق ترکیه است که طعام
و آب کم کند و خلوت و عزلت از خلق گیرد و مراد امر القصونه علی اربعة اشیا و قلت
قلت الكلام و قلت الطعام و قلت الصلوة مع الانام حوزون برای زینین و ذکر
کردنت تو معتقد که زینین از بهر خوردن است از غیر خدا رجوعی کردی خود
بار و اگر بخش نکردی نفس تو دمیمر بمجیده بدل کرد که علم و حاکم و واضح و نیک خواهی
و انکسار است و مانند این باید که طعام بتدبیر کم کند تا مدت یکماه و دو ماه بعد

یک لفظ دیگر کم کند نامت چهار ماه هم برین منوال است همه کم کند نفس
صغیف کرده و وقت شش مانی ماند بعد از آن در از آن صفات و نیمه نفس
و مشغول کرد و اصول و نیمه حقد و کینه و خجسته و مانند این هر روز صفاتی این
اوصاف را بیل میگرداند تا نفس را کمی شود و جمیع صفات و نیمه تجزیه حاصل کرده و
اصول حمیده علم و حکم و شکر و خدای و تواضع و انکس از محبت و مودت و مانند این
چون نفس را کمی شود و اوصاف و نیمه تجزیه حاصل گشت فنا حاصل شود و فاضل
از از آن اوصاف بشریه است پس در ملکوت السموات من لم تولد مرتین و لادیه
اولی معلوم است و لادیه صفاتی عبارت از فناست بعد و تصفیه دل کوشش کند
و تصفیه دل از هر مصفیه حاصل شود و مصفیه دل کلمه توحید است لعل شئی مصفیه و مصفیه
القلب لا اله الا الله و برای آنکه محلی علاقه کند که در آن اواز گشت شود و چون خواهد که بزرگ
مشغول شود اول طهارت ظاهر بکمال حاصل کند بعد طهارت باطن و آن دو در کون خطرات
و خطر چهار نوع است رحمت و ملکی و شیطان و نفسانی اما علامت خطر روحانی آن است
که محبت و شوق و اشتیاق آن عالم در دل گذرد و علامت ملکی که در نفس عبارت است
و حسنه و جبر است و علامت شیطان حب بر معاصی و منافی و خلاف رضای
خداست و علامت نفسانی شهوات و لذات و حظوظ عاجل است باید که این مجموع

خطرات را دور کند و بزرگوارا لا اله الا الله مشغول شود و لا اله الا الله یعنی باسوی الله کند بحدی
 خود را نفی کند تا از خود و خدای مطلق نشود اثبات و نفی از خود محقق شود و تا
 از خویش برین شوق و دوست و رای تا کم نشوی که شونده خویش بنایی ۵۵
 چون خود را نفی کرده لا اله الا درست کرد و در لا اله الا اثبات و خود حق کند حق را
 حاضر و ناظر و اند و هر ساعت و هر وقت که از مشغولی در و در و عباد و عمار و تسبیح فارغ
 گردد و بزرگ مشغول شود و در ذکر و فکر و تاجان مشغول شود و ذکر و فکر و در و در
 محو کرد و بزرگمانه و نه بار کلمه لا اله الا الله که بر دویم بار محمد رسول الله تمام کند اسماء
 ذکر بر رب لغت اسم جلال و اسم جمال و اسم شکر و چون طالب رعیت و
 و رستی و حوینی و در خود بگوید اول اسم جلال مشغول شود چنانچه باقیار و با جبار
 یا متکبر بعد با اسم جمال مشغول شود چنانکه یا ملک یا قدوس یا علیم
 بعد با اسم جمال چنانکه یا سلام یا مومن یا مبین و عنت و انکسار و تواضع و
 خاکساری و در خود بگوید اول با اسم جمال بعد با اسم شکر بعد با اسم جلال مشغول
 شود و بهترین از ذکر می مشغول گردد تا دل مصفا شود و ذکر و در دل گردد
 مقام فکر نو و زنه نام در اسماء و تلویح است صدم مقام تکلیف است و تکلیف اگر
 در ذکر اسم الله که این اسم ذات است و آن جلد یعنی نو و زنه نام اسم صفات است
 تا در ذکر اسماء و صفات است و در تلویح است کاهی در عالم جلال می گردد و کاهی

در عالم حال می نوازند و کماهی در عالم حال و جدال در گذارین و موارش میباشد چون
بزرگواران رسد که اسم الله است از اسم تا لیل الله ذات سوخته شود و جود یافت
و مضمحل گردد اینجا الفانی الفنا حاصل شود و این عبارت از محو شدن وجود
فانی است و چون از خود فانی شدند و باقی یابد ای رنده قلندر ارکحایی
سرکشه بهر دری جراتی خواستی سفر کنی قدم زن بسک زبان و حرم زن
اگر چه بهیم ناک ناری الله ملک جبرای نایبند بهر راه رفتن
در مسجد و خانقاه رفتن و در حرم طواف کردن حجی ز سرکداف کردن
از خود بخود ای میخوفی هر از دخت سرو پای همین بود در راه خدا چنین توان
رفت سرکشه شد آنکه همچنان رفت چون پای بیرون نهایی از خویش
پینی و هزار عینه قدیش ازین مجرم پیش نشات ملک و مملکت خویش
و رباب از نفس بدل و از دل بجان در منزل هر طلب کنی درون او از
جان بجان کن آشنائی و آنکه مجرم که بایستی چون این مقام به پروان
آید نقد او تمام شود او اتم الفقر فهو الله جلوه کند یعنی چون فقر او به حد صفت
غنا و دست ستودنی رسید و بی سیر و بی نیاز و بی عیسی و الله غنی و انتم الفقراء
درین مقام است و چون درین مقام رسید از نخب خودی خارج شود چنانکه
مشغول شود که فکر از زبان بدل رسد و از دل بیرون رسد و از روح بیرون آید و از زبان

دیگر است و ذکر دل و ذکر روح و ذکر سر و ذکر چون ذکر بدل رسد بدل کشاکش کرد و نوری از
عالم الهی فرواید قال الله تعالی افمن شرح الله صدره الاسلام فهو علی نور من انوار
ومن علامته الشرح الصدر یا رسول الله قال علیه السلام التي فی دار الغرور والذلک
الی دار الخلود والشهود مع الخالق الموجود حسن استعداد الموت قبل نزول دل
منور شود حقیقت بر و کشف شود و با عالم ارواح ملاقات مشغول قبل حاد الحق
و نهی حق الباطل ظهور پذیرد و چون حق ظاهر گردد هر چه بنده حق بنده حق گوید حق
بشنود و ارحم حق رسد عرف حق بر بی نقد وقت او شود کل شیئی مالک
الادب بخل فرماید و درین محل بزبان حال گوید شتوا انتم حقیقت کل موجود پیدا
و سواکم فی العالمین توهم ذکر حقیقی مشهود حق بخل و علی است بعده مراقبه
مشغول شود و مراقبه نیز نود و نه است و هر اسمی که زبان بند کرد مشغول شود
بدل مراقب آن باشد و مراقبه مستحق از رقیب است و رقیب الهامیان را
گویند دل خویش نگاه میدارو تا غیر حق در دل نکرده و ما دام که دل میداند که
حق تا حاضر و ناظر و سمیع و بصیر و علیم است این علم را مراقبه گویند و چون مراقبه
العیان ازین غافل شد مراقبه نباشد از برای سعی فوری ذکر در دل فرواید و قد
خلقناکم اطواراً اومی را حق سبحانه شش طه از زیر اول طه از تن دوم طه از دل

عن

ست

سیوم طرز روح چهارم طور سرچشم طوری ششم طوری غیب و بر طوری و کرمانه
 کند و الوار بر انواع است سفید و ام بنور و ام زرد و ام عقیق و ام و نبات نور
 سیاه است و تو از آن چیز خرداری و انرا رفیق میانی کرد انشاء الله تعالی درین مقام
 بر سه بعد مواجیه کنی چون مراقبه کمال رسد انش عذریه شعله زرد و علم خود سوخته
 کرد اینها الفنا من الفنا حاصل شود و ان عبارت از وهاب شعور علم اعلم بود
 خود است از عالم ملک کد شکست بملکوت رسید از محسوسات غایب شد و در عالم ملک
 اشناکت که انرا عالم عقل گویند با ملکوت انس گرفت از حورین و جنتین و
 گفتن فارغ شد و کر عذرا جان او گشت و فکر طوره روح او شد که شکان خیر تسلیم
 هر زمان از غیب جانی و گیر است عقل کی داند که این رمز را کجا است که
 این جماعت را از بانی و گیر است تحلقوا با خلق الله تعالی و اتصقوا باوصافه
 اینجا است و بد و این مقام را شانی و منیرلی رفیع است و ازین مقام حلقه
 دست اید الصوفی او تسبیح من قشر البشیریه و الطیبیه نفسیه
 قلبه و غلب روح فامره سیده امی فامره تعالی بید ذالک الصوفی انما امره
 او را او شئی ان یقول له کن فیکون اینجا هر چه کند با عباد و کند و هر چه گوید با عباد
 گوید و هر چه بیند با عباد بیند از فعل صفت و از صفت بذات رسد و بدو قائم شود
 دیان را

واین را انصاف گویند نه انکار چه مندرج حلول و انکار مطلق و الحیدر و بحر صفت است
در آنش افکند صفت او کبر و بل مسمی با اسم او شود بل هو گوید رباعی افتابی در
هزاران ایکسینه تافته پس بر یکی بر یکی تابان انداخته جمله یک نور است
ولیکن رنگهای مختلف کف و کمی و در میان این و آن انداخته گاه باشد
که این عالم فانی را و عالم قایم بقاء دارند و از بقاء بقا ببرد و از فنا بقا دارند
مکدر و خود ارجح است باید فانی شود ارجح است باید و از ازل است ملکوت و از
ملکوت ملک و کما ناعدم روحان از و بهره مند شوند و گاه بود که ناطق بود و
عالم بود و ظاهر او ملک رسد و غیب و شهادت بشاید مشغول کند چنانچه غیب را
از شهادت و نه شهادت را از غیب خبر میرسد سنه الله التي قد حلت من قبل و
لن تجد لسنة الله تبديلا ان الله فعال بنصره السبل الله ولا بد من الافحام غيبه
روح و برین مقام هیچ نمواند و از و خبری نشود اینجا ان سید رو باید که ما خود را بر
سمع احدیه برزند و سوخته شود حدیث الفقر سوا و الوضو فی الدارین بل
النار گوید حال توحید اینجا حاصل آید حکمت الهی این اقتضا کرده و این مقام حضرت
رسالت صلی الله علیه و السلام کن مع الحق و مع الحق مع الحق بالظاهر و الباطن
مع الحق یجب لا یشتغل الخلق عن الحق و الحق عن الخلق و این مقام افتد است

وَمَنْ لَمْ يَشْجُ حُجَّتْ حُرُوفِيْنَ نَقَامُ نَبْتِ شَيْخِ حُرُوفِيْنَ مَرْتَبَةِ تَصَوُّدِ نَدَارُو
كَهَ الشَّيْخِ هُوَ الْكَائِنُ وَالتَّائِيْنُ وَمَقَامُ شَيْخِ بَالِدِ تَرَامِقَامُ دَلَالِيْتِ سَبْتِ الْوَلَايَةِ
هُوَ الْفَنَاءُ فِي اللَّهِ وَالبَقَاءُ بِاللَّهِ وَالظَّاهِرُ وَالظَّاهِرُ بِاسْمِ اللَّهِ وَصِفَاتِهِ وَالْوَلِي
هُوَ الْفَائِي بِاللَّهِ وَالظَّاهِرُ بِاسْمِ اللَّهِ وَصِفَاتِهِ وَالْمُسْتَجِبُ هُوَ الْبَقَرَةُ فِي الْعَالَمِ
الْمَكْلُوفِ وَالْمَلِكُ مَافِي اللَّهِ وَامْرَأَةُ الشَّيْخِ هُوَ النُّقْرَةُ فِي الْعَالَمِ الْعَقْلِ وَالْحُسْنُ
بِأَمْرِ اللَّهِ وَالْهَامِيَّةُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حُكَايَةُ عَنْ اللَّهِ تَعَالَى لَا يُزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ
بِنَوَافِلٍ حَتَّى أَحْتَسِبَهُ فَإِذَا اجْتَبَيْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَيَبْصَرَهُ الَّذِي
يَبْصُرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطَلِقُ بِهِ الْحَدِيثُ وَرَجْوَةُ وَخُوشِ عَرْقٍ أَنْدَ فَرَاخِ
زُقُوفٍ وَوَرْدٍ خَلْقٍ أَنْدَ عَرْبِيْنِ ابْنِ سَخْنٍ نَامِي لَبْلٍ مَعْرُوفٍ أَنْدَ وَكَسَايَ كَهَ كَحْنِ
رَسِيدِهِ أَنْدَ مَجْرُوفٍ لَسْبَدَةٍ نَكْرُوهٍ أَنْدَ وَتَهَامِلٍ وَتَفَكُّرٍ مَطَالُوكِ كَسْتِهِ وَوَدَانٍ كُوشْتِهِ
قَوْلُ كَهَ أَرَقِيقُ رَسْمُهُ نَادِرِيْنِ وَخِيْدٍ وَاضِلٍ نَكْرُوهٍ أَنْدَ لَمْ يَقُولُوْنَ مَا لَا يَقُولُوْنَ وَارْفَعِ
بِحَالٍ رَسْمُهُ نَامِي كُوَيْدٍ اَزْ حَالٍ وَبِرْصِهِ كُنْزٍ كَحَالٍ كُنْزٍ وَحَالٍ صَفْتٍ اَوْ كُرْدٍ اَوْ
وَرَحَالٍ حَيَاتٍ شَتُوْدُ كَهَ اَزْ حَالٍ خَوْجَرِ نِيَا شَتُوْدُ رِيْفَا دِهْنِ اَرْوِيْغِ بَرُوْكَ اَزْ نِيْعَتِ
چِيْدِهِ وَرَمَ مَانِي دَارِيْنِ وَوَلَدِ جَنْدِيْ بِهَرِهَ بَاسْتِيْ بَرَايِ رِضَا وَخَدَايَا عَيْنِ الْفَتَا
خَوْدَنُكُ

خود نکر که فروخته و در چرخ شغلی کربش و در سیر و تودار تیر غفلت و بهوش در حجاب نداد
 از جی الی رنگ و در کوش جان نور سید یک لحظه ترا نکند از راه امروز روز وقت فردا
 روز غوغا غافل چراغ ساری امروز کار و راه امروز باری از ان می خری
 فردا که با جوی گویند باریت قال الله تعالی لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون
 ساعة پس چرا و در بعضی بند بر نعمتی که ترا داد اند شکر ان بجا را تا بحسرت و
 مذمت مبتلا کردی قال الله تعالی ان یقول نفس یا حسرتا علی ما فرطت فی جنت الله
 ای فی طاعت الاهی فی دین الدرجه سوز که ز نقد عمر خود را ضایع مکن به نفس گویند
 که در تود و بعیت نهاده اند بهر یک نفسی که برود از عمر گویند کافر از خراج
 ملک و عالم بود بهما پس از این خیزد وی را بجان بیاورد و که مرو بجاک نمی و
 ملی نور قال الله تعالی ان الله یرحمکم ان یقر الامانات الی اهلها و یروی ان
 امانات با اهل عبارت از ان است که هر دوی در یاد او بر آری و هر کس در شوق و در
 اشتیاق او بنیر ائی السکون جرم علی قلوب اولیایه بدینا فانی و بنفیم او عده
 مشغول به یابی بر دنیا نه و بر روز حیم نام و ننگ و ست عقی بر زن بر بند
 راه خرقه عار مردانه و از بایش و از محبت و دنیا و نیه لوح دل را پاک کن تا لایق هر
 حق کردی و روی دل برود و از ما سو الله اعراض کن فاعرض عن اولی عن ذکرنا

+

+

+

المرد الاجنوة الدنيا كوس جان بشنود و از محبت این طالع واجب لازم شمر
 با ایها الدین امنوا التو الله وكونوا مع الصادقين راه حق سبحانه تعالی جز بصحبت
 دست نهد سه هر چه درین عالم است از اثر محبت است و از کجا یا هستی سید
 بهای نبات قال الله تعالی ضرب الله مثلا رجلا فيه شركاء متساوون فممثل فرمود
 است الله تعالی که بنده باشد که درو شرکان بسیار باشد بیست و شش ایشان بخنداند
 ان الله يحب المتوابين وحب العظمین عزیزین دنیا جای قرار دارم است ملک
 دنیا فرغ آخرت است بدان مقدار که اینجا معرفت حاصل کنی در اینجا رست
 بر اندازد ان خواهد بود سه هر که امروز در آیین رخ یار ندید طفل راه است اگر منظر
 فردا است برانگو دنیا بود و کور دل بعقبش محجوب پی چل قال الله تعالی
 ومن كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى واخل سبیل باید که معرفت خاص
 واخل الخاص حاصل کند اول در معرفت خود کوشد من عرف نفسه فقد عرف ربه
 و ازین معرفت نفس معرفت تن مطلق است ملک معرفت روح مراد است
 و معرفت در چهار مقام و اگرست می باید که شرایط و کرامات فی الغایت کوشش
 کند تا از مطلب محروم نماند هر چه در وقت و کربش آید بدان ملتفت نکرده و غایت
 کردن با سوسوی المحبوب کار که بهمان است بهمت بلند کند و بدون المحبوب راضی نشود

به از تو صفا بهشت کی میطلبم یا حور و قصور و میطلبم زان سر میبشت
عاشقا نزار راه است من سران لبسته کی میطلبم ترا چون بر طاق و سال عرش
فرش میگرد و گنجی باشد که با تو مان و دین و دیرانه شبستی ان المقسین فی جنات
و نیز فی مقود صدق عند ملائکه مقدر بهشت ابرار و دیگر است و بهشت عشاق
و دیگر ان الله تعالی جنت لا فیها حور و در قصور و لکن تجلی لهم بهیمه عاشقا
بر در تو حیرانند تا کر اخوانی و کرارانی رباعی انرا که چنین مجال باشد که ناز کند
حلال باشد و در بر خویش عاشقان را چون یار دهند مجال باشد قال الله تعالی
المقسین فی جنات و العاشقین فی مقود صدق عند ملائکه مقدر بهشت
سر و دم تارخ زینبات نه یلیم فروس چه کار آید که یار نباشد جنت کجاست و عاشق
و مدار شک جو و جنت اگر وعده و بدار نباشد مرا جزوات جانان نیست
کاری که بی جانان حیاتی است یاری با دوست کجاست فقر بهشت است
و بوستان بی دوست خاک بر سر جاده و تو نگری قال الله تعالی من احب الدنيا و
رغبتا لا یسأل الله فیها شیئاً و در طلب بهشت ملک در طلب مولی باشد و مطلوب از
عرش رب عرش است قلب المومنین عرش الله تعالی چون بدل رسمی بوسی
هم میدانی که الرحمن علی العرش مستوی چه باشد عرش تا توانی از کون

کائنات بیرون بنیائی از کلین محبوب حقیقی بودی شام جان تو نرسد و تا تو از حرد
 بیزار نشوی از بهیوت او آگاه نشوی و تا از قهر نامرادی در کام تو نرسد بکمر شراب
 محبت عشق بخشش تو نشود و از دار باش از روی راه قدم نه و از اغیار ترسیدن
 هیچ نیدلش مانع این راه چهار خیزاند و تیا و خلق و نفس و شیطان و دفع دنیا و قضا
 باند چزار ملوس و مطوم و مسکن چنانچه رسول صلی الله علیه و سلم میفرماید
 حق تو از فرزند آدم عفو کرده آنچه ابدی است از دنیا قیل ماهو یا رسول الله
 قال طعام لبسته الحج و ثوبه سراج عورت و بیت کسیت الطیر طعمی که قیام
 بدن بآن باشد تا عبادت تو اند کرد و جامه که بدان ستر عورت تو کرد و
 دخانه محجور خانه کنجک برین چهار چیز قیامت کند تا از مرضت دنیا خلاص
 یابد و تا و قبل از ره توحید نتوان رفت راست باز رضای دوست یابد
 یا بهوای خوشیستن دنیا می باید مرا عقی چه کار آید مرا بنمای روی خوب حرد تا
 جان بنیاساید مرا رباعی و نیاست بر خانه عقی بنوس اباد ما حاصل این
 برود یک نشاتم این عزه بدنیاشده و آن فتنه عقی ما فارغ ازین سم
 نه آنیم نه اینیم و دفع خلق عزت و القضا عست از ایشان گریزان بود
 اگر چه میان خلق بودی باید که دل بدیشان متعلق نشود و در رسم و عادت با

ایشان شریک نشود تا از شر ایشان برید و نفس شیطان التجا حق سماعت
سماعت کند که این هر دو دشمن قوی اند از شیطان لیل انسان عدو مبین اعدا
عدو نفسک الهی بین جنیک یکی دشمن ترین بیرونی و هر دو با همی و دفع این
هر دو دشمن نجابت و شوارست جز التجا به پیرو مدد او برین هر دو دشمن طفر
نیاید باید که در جمیع کارها پیرو احاطه تصور کند و خود را بنیت از غنفلت
نخن اقرب الیه من حل الوری این معنی یعنی تصور کند و در بطامع الشیخ فرض
داند و معنی ربط مع الشیخ اینست که بچنانی تصور کند که شیخ یک لمح از غا
بیت چون ربط یکمال رسید شیخ را معاینه کند و در جمیع امور مدد او را بپذیرد
تا میرکت آن نعمت الهی استقامت یابد و محقرت بمطلوب رسید انشا اله
این سخن چند که در قلم آمده است نصیب عین دل خود ساز و بیشتر اوقات
پیش خود دارد و بایقان دل مطاکه کند و بتابند و مائل و تفکر در رساله نظر کند و
هر چه فهم شود شکرانه بجا آورد و آنچه مشکل ماند طلب کند و اگر از دل خروج
نیاید بضرورت التجا به کند مایل بهم بدل سوال کند اگر شفا یافت فهو المراد
الا بحضور دل خلوت پیش شیخ عرض کند با عقیده محتل کرد و ترو در ایل
شود به سبیل که هست از شیخ غافل نشود و از مناجای طبقات اهل شجره خود

استمد او طلب کند تا بزرگت ایشان حق سبحانه تعالی روز محصور رساند و درین
راه عجایب و محلات نکند راه روان این طریق بر انواع اند بعضی بسالی رسند و
بعضی بدو سال و بعضی به سال بر اندازه استعداد و خود هر یک بهر یکی تقاضا
میکند **محب** بر چند اساس محکم تر مرتبه بلند تر و هر چند مطلقاً محبوب و سیر تر است متباق غالب
و لذت بیشتر نفس و شیطان و دشمنان قوی اند چون طالب چند روز در مجاهده
و محاکمه بماند و فتح نشود فی الحال گویند رنج و سخت برای چیزی بینی و نماز
و روزه بماند کن و فرایض بجای آر که چندین مشقت برای معنی مبین مثل
و مانند این راه رفتی کنند باید که استوار باشی و قدم ثابت داری نظر و کلام
حق سبحانه تعالی کنی چه ان الله لا یضیع اجر المحسنین ان الله لا یضیع اجرا
من احسن عملاً و اندک غمی که کسی کند حق سبحانه تعالی ضایع نکند می باید که با خدا
تمام قدم درین راه بینی و بصدق دل خود را در می باری و من یتوکل علی الله فهو
حسبه خود را در بار نادر عشق و معرفت بدامن دل تو کسند و از شراب محبت
و سقیم بهیم شراباً ظهوراً نصیب جان تو کرده و انا انکه زحام عشق مستند هنوز
و در تحت تصرف است اند هنوز از دنیا و احوال آگاه اند و در مذبح عشق
بت پرستند هنوز کفنه نفس و شیطان و مردم در کوشش بکنند تا از راه حق دور
نماند حق سبحانه تعالی هو الموفق بالصواب هو الهادی الی الرشد و صلی الله علی خیر

نقله محمد والہ اصبحین تحت ہذاہ الرسالہ مصححی بمبہاج عاشقان تصنیف حضرت محترم

شیخ ابوالدین محمود چراغ دہلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

تصنیف در سالی ۱۲۸۵